



در باره یک درس با اهمیت از تجربه قیام ها

با مروری کوتاه بر جزوه درسهای قیام مسکو اثر لنین

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست در قطعنامه منشور سرنگونی خود، پیروزی قطعی جنبش سرنگونی بر رژیم جمهوری اسلامی را توسط یک قیام مسلحانه، ساده ترین و سرراست ترین و تضمین کننده ترین راه پیروزی مردم و طبقه کارگر بر رژیم تعریف کرد و خواهان سازماندهی آن شد. حزب حکمتیست اعلام نمود بدون چنین قیامی، حتی اگر جمهوری اسلامی به طرق دیگری ساقط شود، پیروزی مردم قطعی نیست.

اما اینکه چگونه این قیام صورت میگیرد و چگونه باید آن را سازمان داد، دارای اهمیت کمتری از خود قبول قیام به عنوان یک راه حل سیاسی نیست. برای همین حزب ما باید به این جنبه قیام هم بپردازد. تا فعالین حزب و رهبران کمونیست تصویر روشنتری از قیام و چگونگی سازماندهی آن در ذهن داشته باشند. به مسئله قیام و درسهای قیام های مختلف و نظر مارکس و لنین در باره قیام، باید جداگانه و مفصل پرداخته شود. در اینجا من به همه جنبه های قیام و حتی به درسهای با اهمیت مارکس در باره قیام، مانند اینکه قیام مسلحانه مانند جنگ یک فن است و اینکه قیام باید تعرضی باشد و نه تدافعی و... نمیپردازم. حتما در این مورد باید جزوه های لنین و دیگر رهبران مارکسیست را منتشر کنیم و در باره درسهای آن بنویسیم. من در اینجا به مسئله جلب ارتش به جنبش و قیام مردم، که لنین به عنوان یک درس مهم در جزوه درسهای قیام مسکو به آن پرداخته است، میپردازم.

در حالت معمولی و غیر بحرانی تصور میرود که مردم و قیام کنندگان باید در یک نبرد رو در رو با کل ارتش و نیروهای نظامی رژیم های حاکم بر آنها چیره شوند، برای همین بسیاری از مردم نتیجه میگیرند که چنین پیروزی غیر محتمل است و رژیم و طبقه حاکم را خلل ناپذیر تصور میکنند و یا برخی از فعالین و پیشروان با همین تصور در شرایط غیر انقلابی و غیر بحرانی دست به سازماندهی

هسته های مسلح بمنظور فراهم آوردن شرائط برای قیام میزنند که بیشتر به هدر دادن نیرو و دور ساختن نیرو از کار بالفعل حاضر مانند سازماندهی اعتصاب و تظاهرات و کلاشکالی که با توازن قوای موجود ممکن است، میانجامد. هم مردم عادی و هم این پیشروان تصویری از این ندارند که قیام بعلاوه همیشه با نبرد بخشی از ارتش بر بخشی دیگر همراه بوده است و اساسا این جزئی از خود خاصیت قیام است.

اثر کوتاه لنین در باره قیام مسکو، به درس هایی چند از قیام مسکو پرداخته است. مهمترین این درس برای حزب ما که سرنگونی جمهوری اسلامی را با یک قیام مسلحانه در دستور خود قرار داده است، مسئله جلب ارتش و یا بهتر است بگویم جلب بخشی از ارتش به درون قیام میباشد. بدون انجام این وظیفه، بدون بحران در ارتش و بدون نبرد بخشی از ارتش بر بخشی دیگر، نمیتواند حتی سخنی از پیروزی در میان باشد. هیچ قیام و انقلابی بدون کشیده شدن بخشی از ارتش بدرون قیام و انقلاب صورت نپذیرفته است. ارتش و نیروهای مسلح رژیم در حالت غیر بحرانی محکم و خلل ناپذیر جلوه میکنند. برای همین تصور میروود که برای پیروزی، باید بر ارتشی خلل ناپذیر و یکدست پیروز شد. اما تجربه همه انقلابات به ما نشان میدهد که قیام کنندگان بر ارتش و نیروهای نظامی خلل ناپذیر پیروز نمیشوند، بلکه قیام مسلحانه کارگران و مردم، هم چنین قیام بخشی از ارتش بر بخشی دیگر، قیام سربازان و بسیاری از افسران بر علیه بخش باقیمانده ارتش که مقاومت میکند است. در زمان قیام ارتش از درون فرو میریزد و بخشی از آن به قیام کنندگان میپیوندد و به نیروی اصلی قیام تبدیل میگردد. اساسا یکی از نشانه های فروپاشی یک رژیم و یا دوران انقلاب، بحران در ارتش و نیروهای نظامی رژیم است. تا زمانی که جنبش توده ای در میان ارتش و نیروهای نظامی سوراخی ایجاد نکرده است و آنها را به ورطه جنبش نکشاند، رژیم سیاسی حاکم قادر خواهد بود استحکام خود را علی العموم حفظ کند.

کسانی که تجربه انقلاب ۵۷ را به خاطر دارند و یا در باره آن مطالعه کرده اند، این درس بدیهی قیام بهمین را خوب میشناسند. قیام بهمین با مقاومت و نبرد پرسنل نیروی هوایی در فرح آباد آغاز شد و به سرعت در عرض یک روز سراسر ارتش را فرا گرفت. اگر خمینی و نیروهای ارتجاعی دیگر به داد ارتش نمیرسیدند، در عرض کمتر از یک هفته، احتمالا مردم مسلح سازمان یافته جای ارتش حرفه ای را میگرفتند و انقلاب پیروز میشد. این درس قیام بهمین در همه انقلابات دنیا تکرار شده است. انقلاب اکبر، اساسا با قیام بخشی از ارتش و کارگران مسلح بر بخش دیگر ارتش پیروز شده است. شورای سربازان و افسران در پادگانها و پیوستن بخش زیادی از پادگانها به قیام و خنثی شدن بخش زیادی از ارتش، پیروزی آسان بلشویکها را تضمین کرد.

برای همین کار در ارتش و نیروهای نظامی، باید یک جزء فعالیت مهم کمونیستها را تشکیل دهد. سربازان که نیروی عمده ارتش را تشکیل میدهند، همگی از نیروی جوانان و نیروی کارگر و زحمتکشی هستند که میخواهند از شر رژیم اسلامی و همه ستمها و بیعدالتی های آن رها شوند. بخش زیادی از افسران هم نه تنها از زندگی در جمهوری اسلامی ناراحتند و آرزو دارند که به این وضع خاتمه داده شود، بلکه میخواهند که از شر نظام ارتشی که زندگی را بر آنها تلخ میکند رها شوند. هر چند در روزهای معمولی سربازان و دیگر نیروهای ارتش نمیتوانند کاری صورت دهند و مجبورند از اوامر بالا اطاعت کنند، اما کار فکری و سیاسی در میان آنها، آنها را آماده میکند تا زمانی که بحران عمومی جامعه را فرا میگیرد، جایگاهشان را به سرعت در کنار طبقه کارگر و حزبی بیابند.

اما مهمتر از آن این درس قیام مسکو و هم چنین قیام بهمین است که زمانی که مبارزه حدت میگیرد، جلب ارتش به جنبش کارگران و مردم، با ترویج آگاهی و تبلیغ و آگاهگری صورت نمیگیرد، بلکه

جلب آنها بصورت واقعی و رو در رو صورت میگیرد. به این جنبه از جلب ارتش و نیروهای نظامی، توده های عادی شرکت کننده در اعتصابات و تظاهرات بیشتر از فعالین و سازماندهندگان آن توجه دارند. خطاب قرار دادن نیروهای نظامی که شما از ما هستید و به روی ما شلیک نکنید و به ما بییونید و حتی نزدیک شدن به آنها برای تماس رودر، عموماً از طرف توده های شرکت کننده عادی در تظاهرات صورت میگیرد. فعالین رهبران اعتصابات و تظاهرات کمتر به این بخش مهم از کار فکر میکنند و یا بخشا آن را به عنوان "سازشکاری" رد میکنند. لنین به این جنبه مهم از درس قیام مسکو میپردازد و مینویسد:

"میگویند مبارزه بر ضد ارتش فعلی غیر ممکن است و باید ارتش انقلابی شود. بدیهی است اگر انقلاب توده ای نشود و خود ارتش را نیز در بر نگیرد در این صورت سخنی هم از مبارزه جدی نمیتواند در میان باشد. بدیهی است، فعالیت در بین واحدهای ارتش امریست ضروری. ولی موضوع گرویدن ارتش به سمت ما را نمیتوان بمنزله یک عمل ساده و منفرد و منفردی تصور نمود که از یکطرف نتیجه اقناع و از طرف دیگر نتیجه فهم و آگاهی باشد. قیام مسکو عامیانه بودن و فاقد حیات بودن این نظریه را بطور بارزی نشان میدهد. هنگامیکه مبارزه انقلابی حدت مییابد دو دلی و تردید ارتش که در هر جنبش توده ای ناگزیر است عملاً به یک مبارزه واقعی برای جلب ارتش منجر میگردد. قیام مسکو دست از جان شسته ترین و هارترین مبارزه میان ارتجاع و انقلاب را برای جلب ارتش بما نشان میدهد. دوباسوف خودش اظهار داشت که از نیروی ۱۵ هزار نفری مسکو، فقط ۵ هزار نفر قابل اعتمادند. دولت بوسائل کاملاً گوناگون و مایوسانه ای دو دل ها را نگهداری میکرد. آنها را متقاعد میساختند، از آنها تملق میگفتند..."

و یا در باره "آمادگی فکری" ارتش و در واقع کشاندن ارتش به میان قیام و یا خنثی کردن بخشهایی از آن مینویسد:

"پرولتاریای مسکو در روزهای دسامبر در قسمت "آمادگی" فکری ارتش درسهای شگرفی به ما داد. مثلاً روز هشتم دسامبر یعنی هنگامی که جمعیت در میدان استراستینایا قزاقها را محاصره نمود، با آنها مخلوط شد، دست برادری به آنها داد و اادارشان نمود راه بازگشت در پیش گیرند. یا روز دهم در کوی پرسیا وقتی دو دختری که میان جمعیت ده هزار نفری پرچم سرخ بدوش میکشیدند خود را جلوی قزاقها انداخته و فریاد کشیدند: بکشید! تا زنده ایم پرچم را نخواهیم داد. قزاق ها شرم نمودند و چهار نعل مراجعت کردند و فریاد "زنده باد قزاقها" از جمعیت برخاست. این نمونه ها دلاوری و قهرمانی برای همیشه باید در ذهن پرولتاریا نقش بندد."

در باره شیوه طبقه کارگر و مردم برای کشاندن ارتش به درون جنبش و قیام، ترنسکی در تاریخ انقلاب روسیه مفصل نوشته است و با شیوه بسیار ارزنده ای آن رابه تصویر کشیده است.

شرکت کنندگان انقلاب ۵۷ هم خاطرات زیادی از تلاش مردم برای کشاندن نیروهای نظامی بدرون قیام دارند. کمونیستها باید توجه ویژه ای به این مساله داشته باشند. سازماندهندگان حزبی ما که به سازماندهی قیام فکر میکنند، باید توجه ویژه ای هم به این درس همه قیامها داشته باشند.

جزوه درسهای قیام مسکو، به درسهای دیگر قیام مسکو نیز پرداخته است که موضوع بحث من در اینجا نیست، اما درسهای گرانهای است که هر مارکسیست و کمونیست باید آنها را فرا گیرد.

درسهای قیام مسکو به تجربه قیام دسامبر ۱۹۰۵ در مسکو میپردازد

درسهای قیام مسکو

کتاب "مسکو در سال ۱۹۰۵" (مسکو-۱۹۰۶) فوق العاده بموقع از چاپ خارج شد. فراگرفتن تجربه قیام دسامبر وظیفه حیاتی حزب کارگر است. متأسفانه این کتاب بمثابة کوزه عسلی است باضافه یک قاشق قطران. مدارکش با وجود ناقص بودن بسیار جالب توجه است. ولی نتیجه گیریهایش بی اندازه بی سر و ته و بی اندازه مبتذل است. در باره این نتیجه گیریها ما در جای خود بخصوص صحبت خواهیم کرد و اکنون به موضوع سیاسی روز یعنی به درسهای قیام مسکو میپردازیم.

شکل عمده جنبش دسامبر در مسکو اعتصاب مسالمت آمیز و تظاهرات بود. اکثریت عظیم توده کارگر فقط در این شکلهای مبارزه شرکت فعال داشت- ولی همانا جنبش دسامبر مسکو برای العین نشان داد که دوران اعتصاب همگانی، بمثابة شکل مستقل و عمده مبارزه سپری شده است و جنبش با نیروی خودبخود و مقاومت ناپذیر این دایره محدود را میشکند و شکل عالی تر مبارزه یعنی قیام را بوجود میآورد.

تمام احزاب انقلابی و تمام اتحادیه های مسکو وقتی اعلام اعتصاب کردند، از ناگزیر بودن تبدیل این اعتصاب به قیام آگاهی داشته و حتی آن را احساس میکردند. در ۶ دسامبر از طرف شورای نمایندگان کارگران مقرر شد "برای تبدیل اعتصاب به قیام مسلحانه مجاهدت به عمل آید" ولی در واقع هیچیک از سازمانها برای این کار حاضر نبودند و حتی شورای موتلفه سازمانهای ویژه مسلح (در ۹ دسامبر) از قیام مثل یک موضوع مربوط به آینده دور صحبت میکرد و بالنتیجه مبارزه کوچه ای بدون رهبری آنها و بدون اینکه آنها در آن شرکت داشته باشند جریان داشت. سازمانها از رشد و دامنه جنبش عقب ماندند.

اعتصاب تدریجا به قیام بدل میشد و علت آن هم مقدم بر همه فشار شرایط عینی بود که بعد از اکتبر بوجود آمده بود. حکومت را دیگر نمیشد بایک اعتصاب همگانی غافلگیر کرد. زیرا این حکومت دیگر یک نیروی ضد انقلاب آماده برای عملیات جنگی تشکیل داده بود. هم سیر عمومی انقلاب و روس پس از اکتبر و هم توالی منظم حوادث در مسکو در روزهای دسامبر، تأیید شگرفی بود بر صحت یکی از احکام عمیق مارکس حاکی از اینکه، انقلاب ضمن پیشروی خود، یک ضد انقلاب به هم فشرده و محکمی را بوجود می آورد. یعنی دشمن را مجبور میکند بوسائل تدافعی بیش از پیش شدیدی متوسل شود و بدینطریق وسائل بیش از پیش نیرومندی برای حمله تهیه مینماید.

هفتم و هشتم دسامبر: اعتصاب مسالمت آمیز و تظاهرات مسالمت آمیز توده ها. عصر هشتم، محاصره آکواریوم. روز نهم: ضرب و شتم جمعیت بوسیله واحد های سوار در میدان استراستایا. عصر نهم: تاراج خانه فیدلر. روحیه بالا میروند. جمعیت غیر متشکل در خیابانها بطور کاملا خودبخود با عدم اطمینان به ساختن اولین باریکادها میپردازد.

روز دهم دسامبر: آغاز شلیک توپخانه بر ضد باریکادها و جمعیت در خیابانها. حالا دیگر باریکادها با اطمینان و کاملا بطور جمعی ساخته میشود نه بطور منفرد. تمامی اهالی در خیابانها هستند. شبکه ای از باریکادها کلیه مراکز عمده شهر را میپوشاند. طی چند روز، پیکار پارتیزانی سخنی بین گروههای

مسلح مردم و واحدهای نظامی در میگیرد. و این پیکار واحدهای نظامی را فرسوده نموده و د.باسف را برای دریافت نیروی تقویتی به التماس وامیدارد. فقط در حدود ۱۵ دسامبر بود که تفوق نیروهای دولتی بحد کامل رسید و روز هفدهم سربازان هنگ سمنفسکی، خیابان پرسنیا آخرین تکیه گاه قیام کنندگان را در هم شکستند.

اعتصاب و تظاهرات به ساختمان باریکادهای منفرد تبدیل شد. ساختمان باریکادهای منفرد به ساختمان جمعی باریکادها و پیکار خیابانی با نیروهای دولتی مبدل شد. بدین طریق مبارزه توده ای پرولتاریا، بدون اینکه سازمانها بر آن رهبری داشته باشند، از اعتصاب به قیام مبدل گردید. این یکی از بزرگترین موفقیت های انقلاب روس که در دسامبر سال ۱۹۰۵ بدست آمد. این موفقیت نیز مانند جمیع موفقیت های پیشین به بهای قربانیهای عظیمی تمام شد. جنبش از اعتصاب سیاسی همگانی به مدارج عالیتری ارتقاء یافت. این جنبش ارتجاع را وادار کرد که مقاومت خود را به آخرین حد برساند و بدینوسیله لحظه ای را که انقلاب نیز در بکار بردن وسائل تعرضی به آخرین حد رسید. بی اندازه نزدیک نمود. ارتجاع از حدود شلیک به سمت باریکادها، منازل و جمعیت توی خیابانها نمیتواند پا فراتر نهد. ولی انقلاب میتواند از گروه مسلح مسکو فراتر رود و بسیار و بسیار فراتر رود. - خواه در سطح و خواه در عمق. و انقلاب از دسامبر به بعد خیلی فراتر رفته است. دامنه بحران انقلابی اکنون بینهایت وسعت یافته است - حال باید دم شمشیر را تیزتر کرد.

پرولتاریا قبل از رهبران خود به تغییریکه در شرائط عینی مبارزه پیدا شد و پرداختن از اعتصاب به قیام را ایجاب میکرد، پی برد. مثل همیشه عمل بر تئوری سبقت داشت. بلافاصله پس از پی بردن به این موضوع دیگر اعتصاب مسالمت آمیز و تظاهرات، کارگرانیکه که میپرسیدند، بعد چه؟ و خواهان عملیات مجدانه تری بودند. ما رهبران پرولتاریای سوسیال دموکرات در دسامبر به آن سرداری شبیه بودیم که در استقرار هنگهای خود بقدری ناشیگری به خرج داده بود که قسمت اعظم واحدهای او نتوانستند فعالانه در نبرد شرکت جویند. توده های کارگر جویای رهنمودی در باره عملیات مجدانه توده ای بودند ولی این رهنمود را نمی یافتند.

بنا بر این چیزی کوتاه بینانه تر از نظریه پلخانف نیست که تمام اپورتونیست ها به آن چسبیدند و بر طبق آن نمیبایست به اعتصاب قبل از موقع پرداخت و " نمیبایست دست به اسلحه برد." بر عکس از اینهم قطعی تر و جدیتر و با قصد تعرضی بیشتری میبایست دست به اسلحه برد. لازم بود به توده ها فهمانده شود که تنها اعتصاب مسالمت آمیز غیر ممکن است و لزوم یک مبارزه مسلحانه بیباکانه و بیرحمانه را به آنها توضیح داد. و بالاخره حالا ما باید آشکار و با صدای رسا و به عدم کفایت اعتصاب های سیاسی اعتراف کنیم. باید قیام مسلحانه را در میان وسیع ترین توده ها تبلیغ نمائیم و ضمنا این مسئله را با هیچگونه " مراحل مقدماتی" پرده پوشی نکنیم و هیچ لفافه ای روی آن نکشیم. هرگاه لزوم یک جنگ فداکارانه، یک جنگ خونین و نابود کننده را که وظیفه مستقیم عملیات آینده است. از توده ها مستور داریم هم خود را فریب دادیم. هم توده های مردم را.

این بود نخستین درس حوادث دسامبر. درس دیگر مربوطست به چگونگی قیام. طرز هدایت آن و شرائط گرویدن ارتش به سمت مردم. در مورد این مسئله در جناح راست حزب ما نظریه بی نهایت یکجانبه ای حکمفرماست. میگویند مبارزه بر ضد ارتش فعلی غیر ممکن است و باید ارتش انقلابی شود. بدیهی است اگر انقلاب توده ای نشود و خود ارتش را نیز در بر نگیرد در این صورت سخنی هم از مبارزه جدی نمیتواند در میان باشد. بدیهی است، فعالیت در بین واحدهای ارتش امریست ضروری. ولی موضوع گرویدن ارتش به سمت ما را نمیتوان بمنزله یک عمل ساده و منفرد و منفردی تصور نمود که از یکطرف نتیجه اقلان و از طرف دیگر نتیجه فهم و آگاهی باشد. قیام مسکو عامیانه بودن و

فاقد حیات بودن این نظریه را بطور بارزی نشان میدهد. هنگامیکه مبارزه انقلابی حدت مییابد دو دلی و تردید ارتش که در هر جنبش توده ای ناگزیر است عملا به یک مبارزه واقعی برای جلب ارتش منجر میگردد. قیام مسکو دست از جان شسته ترین و هارترین مبارزه میان ارتجاع و انقلاب را برای جلب ارتش بما نشان میدهد. دوباسوف خودش اظهار داشت که از نیروی ۱۵ هزار نفری مسکو، فقط ۵ هزار نفر قابل اعتمادند. دولت بوسائل کاملا گوناگون و مایوسانه ای دو دل ها را نگهداری میکرد. آنها را متقاعد میساختند، از آنها تملق میگفتند، با دادن ساعت و پول آنها را تطمیع میکردند، به آنها عرق مینوشاندند، فریشان میدادند، میترساندند، در سربازخانه ها را به روی آنها میبستند، خلع سلاحشان میکردند، و سربازانی که بیش از همه مورد عدم اعتماد بودند از راه خیانت یا زور از میان دیگران بیرون میکشیدند. و باید شهامت داشت و صریح و آشکار اعتراف کرد که ما در این مورد از دولت عقب ماندیم. ما نتوانستیم از نیروهایی که در اختیار داشتیم برای همینگونه مبارزه فعالانه، شجاعانه، مبتکرانه، و تعرض آمیزی که دولت برای جلب ارتش متزلزل بدان دست زد و از پیش برد استفاده نماییم. ما به کار "آمادگی" فکری ارتش مشغول بودیم. و باز هم با ابرام بیشتری آن را ادامه خواهیم داد. ولی ما فضل فروشان ناچیزی خواهیم بود اگر فراموش کنیم که در لحظه قیام مبارزه فیزیکی نیز برای جلب ارتش ضروری است.

پرولتاریای مسکو در روزهای دسامبر در قسمت "آمادگی" فکری ارتش درسهای شگرفی به ما داد. مثلا روز هشتم دسامبر یعنی هنگامی که جمعیت در میدان استراستینایا قزاقها را محاصره نمود، با آنها مخلوط شد، دست برادری به آنها داد و وادارشان نمود راه بازگشت در پیش گیرند. یا روز دهم در کوی پرسیا وقتی دو دختر کاریکه میان جمعیت ده هزار نفری پرچم سرخ بدوش میکشیدند خود را جلوی قزاقها انداخته و فریاد کشیدند: بکشید! تا زنده ایم پرچم را نخواهیم داد. قزاقها شرم نمودند و چهار نعل مراجعت کردند و فریاد "زنده باد قزاقها" از جمعیت برخاست. این نمونه ها دلاوری و قهرمانی برای همیشه باید در ذهن پرولتاریا نقش بندد.

اما چند مثال از عقب ماندگی ما نسبت به دوباسوف. نهم دسامبر در خیابان بالشایا سرپوخوفسکایا سربازان در حالیکه سرود مارسیز میخواندند، میرفتند که به قیام کنندگان ملحق شوند. کارگران نمایندگان به سوی آنها میفرستند. مالاخف در حالیکه سر از پا نمیشناسد، شخصا به جانب آنان میتازد. کارگران دیر کردند، مالاخف بر آنها سبقت جست و بموقع رسید و نطق آتشیی ایراد نموده و سربازان را دچار تزلزل ساخت. آنها را با واحدهای سواره محاصره کرد و به سربازخانه عودت داد و در را بروی آنان بست. مالاخف بموقع رسید اما ما دیر کردیم با وجود اینکه در اثنای دو روز ۱۵۰ هزار نفر بدعوت ما بپاخاسته بودند که میتوانستند و میبایستی یک سازمان نگهداری در خیابانها تشکیل دهند. مالاخف سربازان را با واحدهای واره نظام محاصره کرد، ولی ما مالاخف را با بمب اندازان خود محاصره نکردیم. ما قادر بهانجام این عمل بودیم و میبایستی این عمل را انجام دهیم و مطبوعات سوسیال دموکراتیک (ایسکرای سابق) مدتها بود خاطر نشان میکردند که نابود کردن بیرحمانه سران کشوری و نظامی در موقع قیام از وظایفی است که ما بر عهده داریم. آنچه در خیابان بالشایا سرخوفسکایا بوقوع پیوست ضاهرا بطور عمده هم در مقابل سربازخانه های نسویژسکی و کرویتسکی، هم وقتیکه پرولتاریا برای "منصرف ساختن" گارد یکاترینوسلاو تلاش میکرد، هم در موقع اعزام نماینده نزد افراد مهندس در الکساندرف، هم هنگام بازگشت توپخانه ایکه از پادگان رستف بمسکو اعزام شده بود و هم در موقع خلع سلاح افراد مهندس در کالمن و موارد دیگر تکرار شده بود. در لحظه قیام ما در مبارزه برای جلب افراد مردد و دودل ارتش وظیفه خود را بطور شایسته انجام ندادیم.

دسامبر صحت یکی دیگر از اصول عمیق مارکس را که اپورتونیست‌ها آن را فراموش کرده اند، بطرز نمایانی تأیید کرد. این اصل چنین حاکی است: قیام فن است و قاعده عمده این فن هم عبارت است از تعرضی که باید با از جان گذشتگی جسارت آمیز و عزم راسخ انجام گیرد. ما این حقیقت را به قدر کافی فرا نگرفته بودیم. ما این فن و قاعده تعرض را به هر قیمتی که باشد را نه خودمان بقدر کافی آموخته و نه به توده‌ها یاد داده بودیم. ما اکنون باید با تمام انرژی جبران مافات بنمائیم. تنها گروه‌بندی در مورد شعارهای سیاسی کافی نیست، در مورد قیام مسلحانه هم گروه‌بندی لازم است. هر کس با آن مخالف است، هر کس که خود را برای آن حاضر نمیکند او را باید بیرحمانه از اعداد هواداران انقلاب بیرون کرد، او را باید به نزد مخالفین انقلاب و ترسوها انداخت، زیرا نزدیک است آنروزی که سیر جبری حوادث و شرایط مبارزه ما را مجبور کند که دوست و دشمن را از روی این علامت تشخیص دهیم. آنچه ما باید تبلیغ کنیم عدم فعالیت و انتظار ساده فرارسیدن لحظه "گرویدن" ارتش بهسمت ما نیست- خیر. ما باید طبل و شیپور لزوم تعرض متهورانه و حمله سلاح بدست را که ضمن آن باید زمامداران را نابود ساخت و برای جلب افراد متزلزل ارتش دست به مبارزه جدی زد، اعلام داریم.

سومین درس بزرگ که مسکو به ما داد مربوط به تاکتیک و متشکل ساختن قوا برای قیامست. تاکتیک جنگیوایسته به سطح تکنیک جنگی است. این واقعیت را انگلس جویده و در دهان مارکسیست‌ها گذاشته است. تکنیک جنگی حالا دیگر تکنیک نیمه قرن نوزدهم نیست. دستجمعی رفتن جلوی توپخانه و دفاع از باریکاده‌ها با طپانچه سفاهت است. و کائوتسکس حق داشت وقتی نوشت پس از قیام مسکو دیگر هنگام آن رسیده است که در نتیجه گیریهای انگلس تجدید نظر شود. زیرا قیام مسکو "تاکتیک باریکادی جدیدی" را بوجود آورده است. این تاکتیک جنگ پارتیزانی بود. سازمانی که این تاکتیک آن را ایجاد کرد دستجاتی بودند دارای قابلیت تحرک و فوق العاده کوچک: گروههای ده نفری، سه نفری و حتی دو نفری. در بین ما اغلب میتوان سوسیال دموکراتهایی برخورد نمود که وقتی از گروههای ۵ نفری و سه نفری صحبت بمیان میاید پوزخند میزنند. ولی این پوزخند چیزی نیست جز نادیده انگاشتن مسئله جدید تاکتیک و سازمان که مبارزه کوچه ای با تاکتیک جنگی فعلی آن را پیش میاورد. آقایان داستان قیام مسکو را بدقت مطالعه نمائید آنوقت خواهید فهمید که گروههای پیچ نفری چه رابطه ای با مسئله تاکتیک باریکادهای جدید دارد. مسکو این تاکتیک را بوجود آورد ولی آنطور که باید و شاید آن را تکمیل نکرد و دامنه آن را به آن وسعتی که لازمه یک تاکتیک واقعا توده ای استرساند. تعداد گروههای پارتیزانی کم بود، شعار حملات متهورانه به توده کارگر نرسیده بود و توده کارگر آن را بکار نبرد. کیفیت دسته های پارتیزان فوقالعاده یکنواخت بود. اسلحه و طرز عمل آنان ناقص بود، توانائی آنان برای رهبری جماعت کامل نبود. ما باید تمام این نقائص را جبران کنیم و با تعلیم گرفتن از تجربه مسکو و پخش آن در بین توده هاو استعانت از قدرت خلاقه خود توده ها برای تکمیل روزافزون این تجربه، این نقائص را جبران هم خواهیم نمود. آن جنگ پارتیزانی، آن ترور دستجمعی که بعد از دسامبر تقریبا بلاانقطاع در تمام نقاط روسیه جریان دارد، بدون شک کمک خواهد کرد که تاکتیک صحیح مخصوص به لحظه قیام به توده ها آموخته شود. سوسیال دموکراسی باید این ترور توده ای را قبول کند و آن را جزء تاکتیک خود بیاورد. ولی بدیهیست که باید آن را سازمان بدهد و بازرسی کند. تابع شرایط و مصالح جنبش کارگری و مبارزه عمومی انقلابی نماید و امکان سوء تعبیر "اوباشانه" این جنگ پارتیزانی را بر طرف و ریشه آن را بیرحمانه قطع کند. همانگونه که اهالی مسکو در روزهای قیام و اهالی لتونی در ایام جمهوری های کدائی لتونی با آن طرز شگرف و بیرحمانه از عهده جلوگیری آن برآمدند.

تاکتیک جنگی در این اواخر باز هم گامهای جدیدی به جلو برمیدارد. جنگ ژاپن نارنجک دستی را وارد عمل نمود. کارخانه اسلحه سازی تفنگ خودکار را وارد بازار نموده است. استعمال هر دو اینها اکنون در انقلاب روس شروع شده ولی به نسبتی که بهیچوجه کافی نیست. ما میتوانیم و باید از تکامل تکنیک استفاده کنیم، طرز تهیه مقدار هنگفت بمب را بدستجات کارگر بیاموزیم، به آنها و به گروههای مسلح خود کمک کنیم تا مواد منفجره، چاشنی و تفنگ خود کار ذخیره نمایند. هر آینه توده کارگر در قیام شهرها شرکت کند، هر آینه ما بدشمن به طور توده ای حمله کنیم، هر آینه با مهارت و عزم راسخ برای جلب ارتش، که پس از مجلس دوما و حوادث سوابورگ و کرونشادت، بیش از پیش دچار تزلزل گردیده است، مبارزه نمائیم، هر آینه شرکت روستائیان در مبارزه عمومی تامین گردد- در این صورت پیروزی در قیام مسلحانه همگانی آتیه روس از آن ما خواهد بود!

پس با فراگرفتن درسهای روزهای کبیر انقلاب روسیه بر توسعه دامنه فعالیت خود بیفزائیم و وظائف خود را شجاعانه تر تعیین نمائیم. شالوده کار ما بر اساس حساب صحیح منافع طبقاتی و مقتضیات فعلی تکامل همگانی مردم استوار است. ما اکثریاً روزافزون پرولتاریا و دهقانان و ارتش را در پیرامون شعار: سرنگون ساختن حکومت تزاری و دعوت مجلس موسسان بوسیله حکومت انقلابی مجتمع میکنیم و خواهیم کرد. بالا بردن سطح آگاهی توده ها کماکان بنیان و مضمون اصلی تمام فعالیت ما خواهد بود ولی در عین حال فراموش نکنیم که لحظاتی نظیر آنچه که فعلاً در روسیه میگذراند وظیفه ویژه و خاصی را به این وظیفه عمومی، دائمی و اساسی علاوه مینماید. با استناد بیهوده بوظائفیکه گویا در هر شرائط و زمانی برای ما لایتغیرند، از زیر بار این وظائف مخصوص زمان و این وظائفی که مختص به شکل های فعلی مبارزه است شانه خالی نکنیم تا به عالم نمایان و کوتاه نظران مبدل نگردیم.

به خاطر داشته باشیم که روز مبارزه عظیم توده ای نزدیک میگردد. این روز، روز قیام مسلحانه خواهد بود. این قیام باید حتی الامکان در یک زمان شروع شود. توده ها باید بدانند که به سوی یک مبارزه مسلحانه، خونین و تا پای جان میروند. حس تحقیر نسبت به مرگ باید در بین توده ها شیوع یابد و پیروزی را تضمین کند. تعرض بر دشمن باید فوقالعاده جدی باشد. شعار توده ها باید تعرض باشد نه دفاع. نابودی بیرحمانه دشمن- وظیفه آنها خواهد گردید. سازمان مبارزه شکل قابل تحرک و قابل انعطافی بخود خواهد گرفت. عناصر مردد و دو دل ارتش به مبارزه وجدانه کشیده خواهند شد. حزب پرولتاریای آگاه باید وظیفه خود را در این مبارزه سترگ انجام دهد.

این مقاله در تاریخ ۲۹ اوت سال ۱۹۰۶ در شماره دوم روزنامه پرولتاری به چاپ رسید